

حسین بن عبدالصمد حارثی و نکته‌های تازه درباره او

محمدکاظم رحمتی

دانسته‌های ما درباره عالمان شیعه به خصوص از روزگار شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اندک است و یافتن مطالبی هرچند پراکنده می‌تواند به درک بهتری از اوضاع عالمان شیعه خاصه کسانی که در خارج از قلمرو صفویه بوده‌اند، منتهی شود. حسین بن عبدالصمد حارثی (متوفی ۹۸۴)، فقیه و عالم نامدار عصر صفویه است که خود به واسطه شاگردی نزد شهید ثانی و بعدها به واسطه فرزندش شیخ بهایی شهرت فراوانی دارد. وی آثار چندی نگاشته که برخی از آنها منتشر شده و برخی دیگر خطی هستند. از جمله آثار چاپ شده حارثی کتابی به نام وصول الاخیار الی اصول الاخبار است. کتاب اخیر در دانش حدیث و علوم وابسته به آن است و اهمیت فراوانی دارد؛ در نوشتاری که در شماره اخیر پیام بهارستان منتشر شد، نکاتی درباره زمان تألیف و نگارش آن متذکر شدم. نکته‌ای که توجه مرا در هنگام مطالعه کتاب به خود جلب کرد، عبارت زیر بود، که در آن حارثی از مباحثه خود با عالمی سنی و ایرانی سخن گفته است. حارثی در گزارش گفتگوی خود با این عالم ایرانی نوشته است:

«و لقد بحثتُ مع بعض فضلائهم من أهل فارس، و كان ذا إنصاف شهير و فضل كثير، ولكن لم يكن يعرف شيئاً من أحوال الشيعة أصلاً، لانه هرب مع والده من الشاه اسماعيل الحسيني - رحمة الله - إلى بلاد الهند و بها نشأ، فكان مما قال: إن جعفر الصادق عليه السلام و آباءه لا يشك أحد في عدالتهم و اجتهادهم و غزارة علمهم، و ان مذهبهم كانت حقة، لكن لم تنقل مذاهبهم كما نقلت مذاهب الأئمة الاربعة، و لم يفرع العلماء على مذاهبهم كما فرعوا على مذاهب هولاء، و لو نقلت مذاهبهم لم نشك في تصويب من اتبعها .

فقلت له: إن كان مقصودك أن أهل السنة لم تنقل مذاهبهم فهو حق، لكنه غير قاذح في ما الشيعة عليه؛ لأن أصحاب كل إمام من أئمتكم لم ينقلوا فروع الإمام الآخر، و لافرعوا على مذهبه. و إن كان مقصودك أن الشيعة أيضاً لم ينقلوها و لم يفرعوا عليها، فهذا مٌكابرة في الضروريات المشاهدات؛ لأنهم أحرص الناس على نقل مذاهبهم و التفريع عليه، و نقل هم مذاهبهم و تفاربعهم عليها، و مؤلفاتهم في ذلك أكثر من أن تحصى، لا ينكرها ذو

بصیرة؛ لأنهم يعتقدون عصمتهم، و أن ما يقولونه هو قول الرسول الذي لا ينطق عن الهوى، لا كأهل السنة الذين يعتقدون أن ما يقوله امامهم بالاجتهاد، و ان المجتهد قد يخطئ و قد يصيب. و أصولهم التي نقلوها عنهم تزيد أضعافاً كثيرة عما نقلتموه عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم، و عندي منها جانب ان شئت أرتبته. فقال: نعم ولكن هم الان نحو ثمانمائة و الرجال و الوسائط الذين نقلوه غير معروفين فكيف يحكم بصحة ذلك عنهم؟

قلت: الجواب كالاول، لان رجال الاثمة و من نقل عنهم الى يومنا هذا كلهم عندنا معروفون قد ألفوا فيها كتباً كثيرة في الجرح و التعديل، و نقل الاسانيد، و تقسيمها الى الصحيح و الحسن و الموثق و الضعيف، على أكمل الوجوه، بل علماؤهم لا يقبلون الا رواية من نص على توثيقه، لان الشرط عندهم علم العدالة، لا عدم علم الفسق كما يقوله [بعض] أهل السنة، و عندي من كتب رجالهم شيء إن شئت عرضته عليك. فسكت، و لم يجب بشيء^۱.

این عبارت از چندین جهت اهمیت دارد: نخست، در مورد مهاجرت برخی از عالمان سنی مذهب از ایران به واسطه ظهور دولت صفویه و سیاست‌های سرکوب‌گرانه شاه اسماعیل است که اطلاعات متعددی از جریان مهاجرت عالمان از ایران به واسطه ظهور صفویه، خاصه به قلمرو عثمانی در دست است. سخن حارثی و تعبیر او از شاه اسماعیل اول با عنوان «حسینی» نیز نشان از این دارد که سیادت صفویه، دست کم مورد قبول بخشی از علما بوده است؛ به این معنی که این مطلب را به دلیل شهرتش پذیرفته اند یا از اساس آن را درست می‌دانسته‌اند.

۱. عزالدین حسین بن عبدالصمد الحارثی الهمدانی العاملي، و صول الأخبار إلى اصول الأخبار، تحقیق السید محمد رضا الحسيني الجلالی، چاپ شده در رسائل فی درایة الحدیث، اعداد ابوالفضل حافظیان بابلی (قم)، ۱۳۸۲ش / ۱۴۲۴)، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۶۹. حارثی تحریر دیگری از این مناظره، را در رساله فی ذم المجتهدین خود آورده است. حارثی در آنجا درباره قطب‌الدین عیسی چنین گفته است: «قد ورد علينا قديماً إلى الشام، سيد من سادات شيراز الصفوية، اسمه قطب الدين عيسى، كان قد هرب قديماً مع أبيه من الشاه اسماعيل إلى الهند. و كان في الطبقة العليا من الفضل و له مصنفات و تحقیقات شتی. قرأت عليه جانباً من شرح التجريد و كان تقياً منصفاً. و علم مني الميل إلى أهل البيت و شيعتهم و كان يميل إلى البحث معي في المذهب....» متن رساله فی ذم المجتهدین حارثی دلالت بر این دارد که در محیطی سنی تألیف شده و احتمالاً حارثی آن را بعد از آنکه بعلبک را در ۹۵۸ به قصد عراق ترک کرده، نگاشته باشد. در هر حال حارثی این رساله را پیش از سفر به ایران یعنی در سال ۹۶۱ نگاشته است. تعبیر او از شاه اسماعیل که با تعبیر حسینی آمده در وصول الاخبار تفاوت دارد؛ دلیل دیگری بر این است که وی متن را در محیط سنی و تحت قلمرو عثمانی نگاشته است. حارثی در این رساله از مناظره خود با عالمی دیگر در حلب به سال ۹۵۱ نیز مطلبی را نقل کرده است. گفته حارثی که وی نزد قطب‌الدین عیسی شرح تجرید خوانده اطلاع مهمی است و بر این اساس نام یکی دیگر از استادان او شناخته می‌شود. صورت بحث و گفتگویی که در رساله فی ذم المجتهدین آمده، مفصل‌تر از آن است که در کتاب وصول الاخبار آمده است. نکته جالب توجه دیگر در ضمن این گفتگو، تصریح حارثی بر تقیه عالمان امامیه است: (و أكابر علمائنا في أكثر الأوقات كانوا خائفين مستترين بالتيقبة). عبارت حارثی در این گفته، بی تردید تلمیحی به شهید ثانی نیز دارد. بنگرید به: حسین بن عبدالصمد عاملي حارثی، رساله فی ذم المجتهدین، به کوشش حسنعلی علی اکبریان، گنجینه بهارستان: فقه و اصول ۱، به کوشش حسنعلی علی اکبریان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۳۹-۳۴۳.

هر چند به گمان بنده مطلب حاضر بیشتر دلالت بر پذیرش سیادت صفویه به عنوان امر رایج دارد نه اینکه گفته حارثی را بتوان به عنوان دلیلی بر درست پنداشتن ادعای سیادت صفویه دانست. در هر حال این مطلب با توجه به شهرت یافتن آنکه سیادت صفویه از روزگار شاه طهماسب (متوفی ۹۸۴ ق) رواج یافته، جالب توجه است و البته امروز شواهد فراوان دیگری در دست است که نشان می‌دهد صفویان مدتها پیش از به قدرت رسیدن ادعای سیادت کرده‌اند و این مطلب که ادعای سیادت در روزگار شاه طهماسب و در هنگام تحریر مجدد **روضه‌الصفاء** طرح شده، بی‌اساس است.

مطلب دیگر که از این عبارت می‌توان دریافت، آگاهی‌های درباره وضعیت عالمان امامی در قلمرو عثمانی است. پرسش این است که آیا عالمان در قلمرو عثمانی اجازه فعالیت آزادانه داشته‌اند یا خیر؟ که در این مورد حرف و حدیث‌هایی مطرح است: برخی همچون «اندرو نیومن» در مقالات مختلف خود مدعی آزادی عمل عالمان شیعه در قلمرو عثمانی بوده‌اند و برخی دیگر وجود عبارت‌هایی این گونه را نشان از نوعی آزادی عمل و نبود فشار جدی بر عالمان امامی در قلمرو عثمانی دانسته‌اند. در حقیقت تأمل در خود عبارت، نشانگر آن است که عالمان امامی با دشواری‌های فراوانی در قلمرو عثمانی روبرو بوده‌اند و بحث و گفتگوی آزادانه‌ای در میان نبوده است و تنها در مواردی که طرف گفتگو، فردی نه چندان متعصب یا احتمالاً فردی از سادات بوده و احتمال خطری از سوی او نمی‌رفته، امکان طرح چنین بحث و گفتگویی بوده است. در حقیقت در سال‌های مورد بحث یعنی روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب، به دلیل تیرگی شدید روابط عثمانی و دولت صفویه که به مجادلات خونین فراوانی منتهی شده بود، دستگاه عثمانی با دقت، هر گونه فعالیت و یا هواداری از صفویه را به بی‌رحمانه‌ترین وجه سرکوب می‌کرده است.

نکته دیگر هویت قطب‌الدین عیسی است که در این عبارت از او سخن رفته است. وی ابوالخیر قطب‌الدین عیسی بن محمد بن عبدالله بن محمد حسینی حسینی ایچی از سادات مشهور شافعی شیراز است که به سید عیسی صفوی مشهور بوده است. علت شهرت او به صفوی، به دلیل نام پدر بزرگ مادرش صفی‌الدین عبدالرحمن بن محمد حسینی ایچی شافعی بوده است.^۱ قطب‌الدین از مشایخ رضی‌الدین محمد بن ابراهیم مشهور به ابن حنبلی (۹۰۸-۹۷۱) بوده و با وی ارتباط نزدیکی داشته و به همین دلیل اطلاعات و مطالب جالبی از سوابق

۱ صفی‌الدین ایچی در ربیع الاول ۷۸۲ در ایچ از شهرهای استان فارس چشم به جهان گشود. وی از خاندان اصیل و برجسته شافعی فارس بود. سخاوی از وی با عنوان بزرگ و حجت صوفیان روزگارش (و کان حجة الصوفیة فی زمانه) یاد کرده است. وی شش بار حج به جا آورد و دو بار در آنجا مجاور بود. وی رساله‌ای در کلام و در بیان عقاید اهل سنت نگاشته و حواشی بر کتاب **منازل السائرین** نگاشته است. صفی‌الدین ایچی در ظهر روز جمعه سیزدهم جمادی‌الاولی سال ۸۶۴ در مکه درگذشت و در معلات در کنار مکانی که عبدالله بن زبیر به دار آویخته شده بود، به خاک سپرده شد. بعدها اعقاب وی آنجا را تبدیل به مقبره خانوادگی خود کردند. سخاوی گفته که شرح حال وی را به شکل مبسوط‌تری در **التاریخ الکبیر و المعجم الزیادات** خود آورده است. بنگرید به: شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی، **الضوء اللامع لأهل القرن التاسع**، ج ۴، ص ۱۳۵-۱۳۶. مشخص است که خاندان ایچی علاوه بر شهرت به دانش، از اشراف و زمینداران بزرگ فارس بوده‌اند؛ به گونه‌ای که مقبره‌ای خصوصی در مکه داشته‌اند. فرزند وی، معین‌الدین ایچی صاحب تفسیر مشهور **جوامع البیان فی التفسیر** بوده است.

خانوادگی قطب‌الدین را به نقل از همو در شرح حالش نقل کرده است. وی درباره پدر بزرگ قطب‌الدین، یعنی سید معین‌الدین ایچی آورده که او در سفری که به مکه داشته، در خواب، جدش حضرت فاطمه سلام‌الله علیها را دیده و بعد از آنکه از خواب برخاسته، آن را به فرا رسیدن زمان مرگش تعبیر کرده است. وی در مکه ماند و در سال ۹۰۶ درگذشت. معین‌الدین کتابخانه‌ای مهم داشته که با خود به مکه برده بود. هر چند ابن حنبلی از مکان دفن معین‌الدین سخنی نگفته اما مشخص است که وی را در همان مقبره خانوادگی آنها در مکه، به خاک سپرده‌اند. قطب‌الدین آن گونه که برای ابن حنبلی تعریف کرده، در سال ۹۰۰ و در شهر حلب چشم به جهان گشود. نخست نزد پدرش محمد بن عبیدالله به فراگیری دانش پرداخت و نزد او **کتاب‌المحرر** در دانش فقه و **الرساله الصغری و الکبری** شریف جرجانی در منطق را خواند. پدر وی دو رساله شریف جرجانی را از فارسی به عربی ترجمه کرده بود و بر آنها به ترتیب نام الفره و الدرہ نام نهاد. سپس به نزد خطیب ابوالفضل کازرونی صدیقی قرشی صاحب حاشیه بر **تفسیر بیضاوی و شارح الارشاد** کتاب قاضی شهاب‌الدین هندی رفت. از آنجا که شهاب‌الدین هندی در گجرات اقامت داشته، می‌توان گفت که وی بعد از فتح فارس توسط شاه اسماعیل به همراه پدرش به هند سفر کرده است. وی شش سال در محضر درس کازرونی بود و نزد او **المختصر و المطول** را به همراه حواشی آن خواند. همچنین او دو کتاب الطوال و التجرید با حواشی جلال‌الدین دوانی را نزد کازرونی خواند و سپس از او جدا شد. وی در هند نزد عالم ایرانی دیگر به نام ملا ابوالفضل استرآبادی کتاب‌هایی را خواند که ابن حنبلی به آنها اشاره‌ای نکرده است. تمایلات شیعی قطب‌الدین را از شاگردی نزد استرآبادی می‌توان دریافت، چرا که استرآبادی فردی شیعی بوده و از قطب‌الدین به این دلیل خرده گرفته بودند که چرا نزد عالمی شیعی تحصیل می‌کند اما او گفته بود که در جستجوی دانش است و در پی خوبی‌هاست (خذ ما صفا ودع ما کدر). وی سپس به دهلی رفته در آن روزگار حاکم دهلی سلطان ابراهیم‌بن اسکندر شاه بود. قطب‌الدین در مجلس او حضور یافت و با عالمان درباره او به بحث پرداخت که ابن حنبلی خلاصه یکی از مباحثات او را نقل کرده است. تبحر علمی او موجب اعجاب سلطان شد و او را گرامی داشت. وی محضر جلال‌الدین دوانی را درک و از او اجازه دریافت کرده قطب‌الدین سپس به قصد حج به مکه رفت و در آنجا حدود دو سال مجاور شد. در مدینه وی با عالم مشهور صوفی، شیخ احمد بن موسی نبتیتی دیدار کرد و از او اجازه دریافت کرد. وی در سال ۹۴۰ به حلب رفت. ابن حنبلی در این هنگام به نزد وی رفت و برخی نگاشته‌های او را نزدش خواند. او بعد از مدتی به قسطنطنیه رفت و در آنجا مورد اکرام فراوان قرار گرفت و قطب‌الدین در سال ۹۴۹ به حلب بازگشت. وی تفسیری بر بخشی از قرآن داشته که ابن حنبلی اجازه روایت آن را از او گرفته است. وی در سال ۹۵۵ درگذشت و در مقابر سادات صفویه در مکه به خاک سپرده شد.^۱ احتمالاً حارثی با وی در ۹۵۱ که خود در حلب بوده، دیدار کرده باشد.

۱. رضی‌الدین محمد بن ابراهیم بن یوسف الحلبي، دُرُّ الحَبِّ فِي تَارِيخِ أَعْيَانِ حَلَب، حَقِيقَةُ مُحَمَّدِ حَمْدِ الْفَاخُورِيِّ وَ يَحْيَى زَكْرِيَا عِبَارَةً (دمشق، ۱۹۷۳)، ج ۱، قسم دوم، ص ۱۰۴۵-۱۰۵۶.